

چپ رهایی خواه

چپ های ایران و جهان، امروز، در برابر پرسشی اساسی و حیاتی قرار دارند: کدام چپ؟ و کدام سوسیالیسم؟ به دیده ی من، این چپ، با توجه به تجارب تاریخی مثبت و منفی خود، می بایست در پی بنیاد فرایندی چپ از نوع دگر باشد. در گسست از دو چپ غالب تاریخی و تا کنونی، یکی، چپ سنتی و تمامت خواه که با فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» رو به زوال رفته با این که سیستم فکری، ایدئولوژیکی و عملی اقتدار گرایانه اش هم چنان در شکل هایی مختلف ادامه دارد. دیگری، چپ سوسیال دموکرات جهانی است که از ابتدای شکل گیری اش تا کنون مدیریت امور سرمایه داری را به عهده گرفته است.

چپ ایران در گذشته، در بخشی، بین مبارزه ضد سرمایه داری و مبارزه دموکراتیک مرزی عبور ناپذیر می کشید. این دو امر را به دو مرحله تاریخی مجزا تقسیم می کرد. به واقع و در عمل مبارزه ضد سرمایه داری را به بهانه ضرورت میرم مبارزه ضد استبدادی که تردیدی در آن نباید باشد به فردایی نامعلوم می سپارد. از سوی دیگر بخشی دیگر از چپ ایران، بدون توجه به شرایط ویژه و مشخص مناسبات و مبارزات اجتماعی در کشور، ساختمان سوسیالیسم را در دستور کار بلاواسطه ی خود قرار می داد. سوسیالیسم او اما غالباً مبتدل، از نوع دیکتاتوری حزبی - دولتی حاکم در شوروی، چین و غیره بود. امروزه با جهانی شدن سرمایه داری، این دو مبارزه، یکی ضد استبدادی برای دموکراسی و دیگری ضد سرمایه داری برای رهایی، را دیگر نمی توان از هم جدا کرد. نظام حاکم بر ایران امروز آمیزشی بغرنج از مناسبات مسلم سرمایه داری، تئوکراسی (دین سالاری) و اقتدار دولتی مستبد، متمرکز و متکی بر رانت نفتی است. این خصوصیات، دو امر مبارزه ضد استبدادی و مبارزه ضد سرمایه داری را در هم می آمیزند.

اما سوسیالیسم مورد نظر ما به چه معناست؟ پاسخی روشن برای آن امروز وجود ندارد. نمونه هایی که در سده ی پیش در شوروی، چین، کوبا و... «سوسیالیسم» نامیدند، نمونه ای که در اروپای غربی «سوسیال دموکرات» می نامند و یا آن چه که این روزها در آمریکای لاتین چپ سوسیالیستی می خوانند، برای ما الگو یا مُدل به شمار نمی آیند. اینها در نظریه و عمل نشان داده و می دهند که سیستم استثماری، نابرابری و سلطه را از میان برنمی دارند. هر جا که به قدرت رسیده یا می رسند، بازتولید آن ها را در شکل هایی گاه شدیدتر و خشن تر در پیش می گیرند. سوسیالیسم امروز، به این سان، در نظریه و عمل، ناگزیر باید از نو و از بُن، ابداع و تاسیس شود. در گستره ای ملی و جهانی، سرآغاز سوسیالیسم در گذشته اش نیآرامیده بلکه در پیشاپیش او قرار دارد.

کدام سوسیالیسم؟

«سوسیالیسم» سیستم نیست. دولت یا حکومت نیست. حاکمیتِ طبقه ای خاص ولو کارگری نیست. برنامه حکومتی یا انتخاباتی نیست. سوسیالیسم، در این نگاه، فرایندی است ضد سیستمی، اجتماعی، جنبشی و دگرسازانه. با تضادها و تعارض هایش. روشنی ها و ناروشنی هایش. خطرها و ریسک هایش. فرایندی است غیرحیراباورانه و نامحتموم. روندی است به سوی آن چه که رهاییش Emancipation می نامیم. یعنی مبارزات مردمان بسیارگونه با ویژگی ها و تفاوت های شان، در همبستگی و مشارکت با هم، برای رهایی از استثمار، نابرابری ها و سلطه های گوناگون. به ویژه در رهایی از سه سلطه - ستم اصلی دوران ما: سلطه - ستم سرمایه و مالکیت خصوصی، سلطه - ستم دولت چون قدرتی جدا از مردم و حاکم بر مردم و سرانجام سلطه - ستم ناشی از

نابرابری ها و تبعیض ها در عرصه های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی. در این جستار کوتاه به طرح چهار نشان اصلی این فرایند اجتماعی رهایی خواهانه در خطوط کلی می پردازم.

۱- **اصل گسست از سرمایه داری.** نظم سرمایه داری جهانی شده امروزی سلطه‌ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. در این سیستم، استثمار، نابرابری، بی‌عدالتی، سلطه، نابودی انسان، طبیعت و محیط زیست او در اشکالی گوناگون و گاه خشن‌تر از گذشته ادامه یافته و بازتولید می‌شوند. امروزه، تغییر بنیادی وضع موجود بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در ایران وابسته به گسست از این مناسبات با ویژگی‌های خود در هر مکان است. این گسست از آن جا اهمیت پیدا می‌کند که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح سوسیالیستی یا فاجعه آفرین بودند و یا به استمرار و بازتولید همان نظم کهنه انجامیده اند. فرایند سوسیالیسم رهایی خواهانه، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی نیست بلکه پیش‌روی به سوی الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به سوی تصاحب و کنترل جمعی نیروهای مولده، به سوی مدیریت جمعی و مشارکتی نیروهای مادی و معنوی توسط خود تولیدکنندگان و کارکنان به صورتی مستقیم و بی واسطه است که با مالکیت دولت متفاوت است.

۲- **اصل برابری.** برابری اساس و هویت اصلی ایده سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. ایده‌ی برابری در مقابل آنی قرار می‌گیرد که امروزه در همه جا حاکم است و نابرابری را جزو طبیعت انسان می‌شمارد. ایده‌ی رهایی خواهانه برابری در مقابل ایده رقابت افسار گسیخته سرمایه داری و قوانین بازار و اقتصاد قرار می‌گیرد. ایده‌ی رهایی خواهانه برابری در برابر سلسله مراتبی کردن جامعه بر حسب طبقه، حرفه، ثروت، مالکیت، جنسیت، ملیت، داخلی یا خارجی بودن، مذهب، دانش، کاری و فکری... قرار می‌گیرد.

۳- **اصل خودگردانی.** سوسیالیسم، رشد و تقویت دستگاه دولت، «حزب- دولت» و بوروکراسی نیست. سیاست رهایی خواه، ایجاد هر چه بیشتر شرایط و زمینه‌های کاهش نقش دولت جدا و حاکم بر مردم و گذار به احتضار آن است. خودگردانی جمعی و مشارکتی مردمان در اداره‌ی امور خود در برابری و آزادی است. معنای واقعی سوسیالیسم، در بنیاد خود، همانا مبارزه برای کنترل و خودمدیریت جمعی است.

۴- **اصل جهان روایی.** «سوسیالیسم امروز» ملی نیست بلکه جهانی است. «ساختمان سوسیالیسم» در یک کشور امروز، به مراتب بیشتر از گذشته، ناممکن شده است. سوسیالیسم امروز ناگزیر فراملی، جهانی و جهان‌رواست. امروزه با فرایند اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن، خروج از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور نمی‌تواند مستقل و جدا از دیگر کشورها در منطقه، قاره و جهان انجام پذیرد. نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین سوسیالیستی در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن می‌شود - این را مارکس بیش از صد و شصت سال پیش در مانیفست گفته بود - بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتا اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همراهی و همبستگی دیگر مردمان و اقتصادها در کشورهای دنیا و منطقه دارند. امروزه، جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، امر یافتن راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور مستقل از تغییر و تحولات در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار کرده است. سوسیالیست‌های رهایی خواه امروزه بیش از پیش، در هم‌سویی و هم‌کوشی با جنبش‌های چپ رهایی خواه جهان، می‌بایست به صورتی منطقه‌ای و جهانی برای فراهم کردن شرایط و زمینه‌های برآمدن «جهانی دیگر» فکر و راه‌یابی مشترک کنند.

حال که نشانه‌های اصلی فرایند سوسیالیسم رهایی خواهانه را تبیین کردیم، عاملان مستقیم آن را چه نیروهای اجتماعی تشکیل می‌دهند؟ امروزه تضاد میان کارگران صنعتی و سرمایه‌داران در فرایند تولید، اگر چه همواره رکنی مهم و اساسی باقی مانده است، اما مقام انحصاری یا برتر سابق خود را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، از جمله در ایران، تضاد فوق‌دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی رهایی خواهانه و تنها محرک تغییر و تحولات اجتماعی و برآمدن جنبش‌های ضدسستی به شمار نمی‌رود. امروزه

سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه - همه‌ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه سرمایه‌ی سیاسی، دانشی، فن‌آوری، رسانه‌ای، فرهنگی و غیره - بر تمامیت جامعه در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... چنگ انداخته و حکم فرما شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگانه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی به کار برده می‌شود. این سلطه در عین حال شرایط خودآگاهی، خودسازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی از سلطه را در میان قشرهای وسیع اجتماع فراهم می‌سازد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودسازماندهی اجتماعی می‌توانند حاصل مبارزاتی باشند که در بستر آن‌ها راه‌کارها و طرح‌های نفی ارزش‌های حاکم ارایه شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف - نه تنها کارگران - در میدان‌هایی مختلف - نه تنها در کارخانه و گستره‌ی تولید صنعتی - با نظام و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند.

کدام چپ؟

چپ ایران، به منزله چپ جهان سومی، به طور کلان، عمده و اساسی، در متن سیکانس تاریخی لنینی- استالینی شکل می‌گیرد. مارکسیست‌های ایران در کل، به جز برخی محافل مستقل روشنفکری، در سیستم مارکسیسم مبتدل روسی رشد و نمو می‌کنند. در این چپ جهان سومی، هیچ‌گاه به معنای واقعی کلمه، گسستی از بینش مسلط سوتیک (سوسیالیسم استبدادی - دولتی) رخ نمی‌دهد؛ نه در نظریه سوسیالیستی، نه در نقد سیاست و نه در ابداع شکل‌های جدید سازماندهی و مبارزاتی. بخشی از این چپ - به جز حزب توده ایران و احزابی مشابه در جهان که وابسته و عامل سرسپرده اتحاد شوروی می‌شوند - تنها در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری گاه مواضعی ترقی‌خواهانه و اصولی در پیش می‌گیرد.

اما چپی که برآمدنش را فرا می‌خوانیم، در گسست از آن چپ سنتی، دموکراسی خواه، جنبشی‌گرا و ضدسیستمی یا اپوزیسیونی است.

چپ رهایی خواه سوسیالیست است. اگر رهایی‌خواهی پرتو افکن راه چپ مورد نظر ما می‌باشد، پس عمل سیاسی این چپ نمی‌تواند به سمت و سوی رود که او را از هدف خود هر چه دورتر می‌سازد. برابری و رهایی‌خواهی که هم آرمان هستند و هم مضمون مبارزات جاری، در چه خود را نشان می‌دهند؟ در مبارزه برای برابری انسان‌ها و شهروندان، زنان و مردان، در بهره‌وری از امکانات و فرآورده‌های مادی و فرهنگی. در مبارزه‌ی انسان‌ها برای آزادی و رهایی از سلطه‌های گوناگون. در مبارزه‌ی کارگران، زحمتکشان و دیگر نیروهای اجتماعی بر ضد مناسبات سرمایه‌داری و پیامدهای ضد اجتماعی، ضد انسانی و ضد محیط زیستی آن. در مبارزه‌ی مردمان برای تصاحب مستقیم و بی‌واسطه یعنی بدون نمایندگی امور خود به دست خود و برای خود. در مبارزه برای آزادی برضد هر گونه تبعیض. در مبارزه برای جمهوریت چون «امر عمومی»، دموکراسی چون «قدرت مردم» و جدایی دولت و دین؛ این پیش‌شرط‌های اصلی هر گونه تحول اساسی و ساختاری در کشور امروز ما.

چپ رهایی خواه آزادی خواه است. یعنی مدافع مستمر همه‌ی آزادی‌های مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

چپ رهایی خواه لائیک است. بدین معنا که در جمهوری لائیک سه قوای اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری مستقل و منفک از دین و شریعت و روحانیت عمل کرده و مستقل می‌باشند. قانون اساسی و دیگر قوانین جاری به احکام دینی و شریعت ارجاع نمی‌دهند. جدایی کامل دولت (State) و دین و دستگاه آن انجام می‌پذیرد. دین یا مذهب رسمی وجود ندارد. همه‌ی شهروندان با اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان از حقوق برابر برخوردار اند. همه‌ی عقاید در جامعه، چه دینی یا غیر دینی، آزاد اند.

چپ رهایی خواه جنبش گراست. به این معنا که بر نقش اصلی و تعیین کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی در مبارزه برای تغییرات اجتماعی باور دارد. بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی و جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی تاکید می‌ورزد.

چپ رهایی خواه مشارکت گرا است. یعنی طرفدار مداخله مستقیم مردمان در امور خود است. مداخله ای بدون واسطه، بدون واگذاری و در صورت ممکن بدون نمایندگی. آن چه را که ما «دموکراسی شورایی یا مشارکتی» می‌نامیم. چپ دیگر، با درس‌گیری از شکل‌های تاکنونی سازماندهی حزبی، می‌بایست در پی خلق شکل‌های جدیدی از مناسبات در میدان سازماندهی و تشکیلاتی در گسست از سیستم های حزبی و تحزب سنتی باشد. مناسباتی جنبشی گرا *mouvementste*، مبتنی بر دموکراسی گسترده؛ بر شفافیت در عمل و نظر؛ بر مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابرانه فعالان و داوطلبان؛ بر شیوه و روش خودگردانی؛ بر گردش و تناوب در همه ی سطوح؛ بر امکان آزادانه‌ی دخالت‌گری و انتقاد و کنترل در همه‌ی امور.

چپ رهایی خواه اپوزیسیونی است. به این معنا که در پی تصرف قدرت نیست. در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل می‌کند. چپ سنتی که همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن مبارزه کرده و می‌کند، در عین حال همواره نیز نشان داده است که در قدرت و دولت، در برابر الزامات آن‌ها، ناگزیر دست به سرکوب و سلطه می‌زند. چپ رهایی‌خواه اما، می‌بایست بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و «تصرف» آن تاکید ورزد. تعریف کلاسیک چپ سوسیالیستی یا کمونیستی از «سیاست»، از مارکس (نه در همه‌ی نظرات او) تا امروز همواره این بوده است که امر دستگاه دولتی و تصرف آن جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. از این دید، «سیاست» یعنی مبارزه برای تصرف قدرت و دولت. چنین درکی از «سیاست»، از چپ تا راست، همواره غالب و همگانی در تاریخ اندیشه و فلسفه سیاسی بوده و می‌باشد. این همان چیزی است که من «سیاست واقعی موجود» می‌خوانم که تعریف و تبیینی مبتذل و نادرست از معنای واقعی بنیادین و اصیل «سیاست» در معنا و مفهوم یونانی آن چون *Politeia* یا امر شهر، شهر-داری و شهروندی است. یکی از چالش‌های مهم و اساسی امروزی در برابر چپ دیگر این است که در تعریف فوق تجدید نظری اساسی کند. تعریف و تبیین دیگری از «سیاست» ارائه دهد. ایده‌ی «سیاست» بدون تصرف قدرت را مطرح سازد. به یکی از بنیادهایی باز گردد که چپ لنینی آن را زیر پا نهاد. این که «سیاست»، اداره و مدیریت امر دولت و قدرت نیست، دولت‌گرایی و دولت‌مداری نیست، بلکه مداخله و مشارکت مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان بسیارگونه در امور است. «جمهوری» و «دموکراسی» یا «حکومت مردم بر مردم» را ما در نهایت امر به این معنا می‌فهمیم و تبیین می‌کنیم.

تجارب تاریخی بارها و بارها به ما آموخته‌اند که در شرایطی که جنبش‌های گسترده‌ی اجتماعی و همگانی در جهت تغییرات ساختاری و بنیادین شکل نیافته‌اند و مستمر نیستند، در شرایطی که آمادگی ذهنی و عملی اکثریت بزرگی از مردمان برای همراهی و مشارکت فعال و مستقیم در ایجاد چنین تغییراتی فراهم نیستند، شرکت چپ در قدرت و دولت ناگزیر او را در برابر دو راهی ای تراژیک قرار می‌دهد. یا این چپ باید تنها با اتکا به نیروی خود و اقلیتی کوچک دست به عمل انقلابی از طریق جبر و سرکوب زند و در نتیجه دیکتاتوری خود را بر جامعه اعمال کند و یا در پیروی از اکثریتی که خواهان تغییرات بنیادی نیست، ناگزیر خود را تبدیل به مدیران و مدبران نظم موجود در جهت حفظ و ترمیم سیستم نماید. در هر دو حالت چنین چپی روح و معنای وجودی خود را به عنوان نیرویی رهایی‌خواه از دست می‌دهد. امروزه، این *پروپلماتیک* اساسی که چگونه می‌توان جوامع و جهان را به گونه‌ی ریشه‌ای تغییر داد اما بدون تصرف قدرت و دولت، بغرنجی را در عرصه اندیشه و عمل سیاسی تشکیل می‌دهد که پاسخی تاکنون نیافته است.

چپ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارک نظری، عملی و سازماندهی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط برآمدن سیاستی دیگر و سوسیالیسمی دیگر در گسست از سیاست و سوسیالیسم سنتی را

آماده و فراهم سازد. در بستر جنبش‌های اجتماعی دگرسازانه و رخ دادهایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، مسیرهایی نامسلم و نامحتوم برای خروج از سیستم حاکم را ترسیم سازد. در این جهت شرط‌بندی، تلاش و مبارزه کند.

این همه همواره با این نگاه فلسفی به پیش راند که سرانجام در سرآغاز است.